

خیانتی که نباید پنهان بماند !

جناب محترم عزیز جرات مدیر دانا و توانمای سایت «آریایی»!

سلام و صد سلام به شما. به شیری که خورده اید؛ به واسطه کرامی و قبله گاه باشرف تان!
مرا شاید بشناسید. خوب، یک کهنه سرباز خدمات اطلاعات دولتی و امنیت ملی بودم و، هستم و
کمتر از دیگران هم اپنک و احمق نبوده ام. نزدیک دو سال میشود که تلفونم زنگ زد و کسی را
پشت خط یافتیم که ۵-۶ سال میشد از او احوال نداشتیم.

به من آدرس داد که در یک مسافرخانه واقع چوک پروان ۳ است. رفتم. باهم نشستیم. وقتی صحبت کرد چنیزهایی گفت که باور کرده نمی توانستم.

ازش پرسیدم: اینکه بدون کار و عاید خود را وقف مسایل بفرنج و حل نشدنی کرده و کس هم تحویلش نمیکرد؛ عاقبتش به کجا میرسید. جز اینکه فردا از دست قرضداری و احتیاجی و مریضی های مداوی طلب و هسزار گرفتاری دیگر خود و اولاد هایش دیوانه شود - خودکشی کند یا سر به کوه و بیابان بگذارد.

کتابی که در آن ساعت زیر مطالعه اش بود انالیز ریاضی نام داشت. همیکنه آنرا دوسه ورق زدم سرم چرخیدن گرفت. در جوابم گفت: کارش ایجاب میکند که کتاب های ثقیل تر از این را هم بخواند و بفهمد و فراوان هم خوانده است.

گفتم: آخرش چی؟ کی میفهمد و کجا را میکشد باز اگر مرض نوشتن داری چنیزهای عادی و ساده و روزمره که کم نیست!

پس از این حرف هایش را ادعا های دیوانه واریافتم که اصلاً به چنه و پوز او نی که هیچکدام ما سیاهی لشکر از هم پاشیده چپی نمی خواند. بدون اینکه پرسیم گفته رفت که به خاطر جلب تفاهم و یاری کسانی تلاش دارد و کدام بایوسیت ندارد.

گفتم: مثلاً از کی ها چه توقع دارد.

خلاصه حرف هایش این بود که آنان را مطلع میازد و باز امکانات هر چه بود.
چون از شامچه پنهان طبق عادت ضبط صوتم چالان بود - البته برای خود ثبت میکردم ؛ یک
قسم آزار داونش را شروع کردم . در اثر کجکاووی های من خیلی از حرف هایش را بیرون داد.
از ملاقات و تماس هایش با کسانی گفت که حتی ضمن آن ها کاپی هایی از آثارش را جهت
مطالعه و اخذ تصمیم به ایشان سپرده بود.

از مسافر خانه ای که سکونت میکرد معلوم بود که خود به نان شب و روز محتاج است و جز همان
کتاب انالیز ریاضی هیچ چیز نو و بهتر و مد روز در سرو برو و دسترس نداشت .
من به کسانی که او را به حضور پذیرفته و وقتی با او گذرانده بودند ؛ در دل آفرین میگفتم . من
چه میدانستم کاغذ هایی که او سیاه کرده مثلاً از روزنامه سرکاری هيواد و اصلاح چه فرق دارد .
تا اینکه با ناباوری خبر شدم که دین اواخسر چندین اثرش در اینترنت برآمده . آتقدر
دست و پایم گشته بود که لا اقل برای همچو سابقه یکبار آن ها را ببینم .

در جایی با دوسه آدم با وزن برخورددم . حیف و اوف می کردند که سندستر اثریک
است و اگر به راستی شش سال پیش بر می آمد و سورت میشد و به پشت و انگلیسی و فرانسوی و
آلمانی و عربی و اردو هم ترجمه و به مراجع ذی علاقه بین المللی و حقوق بشری فغانده میشد حالا وضع این
طور نمی بود.

با تردید پرسیدم میتوانم بدانم راجع به چی صحبت میکنید گفتند: خبرنداری؛ یک کتاب به نام جنگ صلیبی یا جهاد فی سبیل الله که در انترنیت، در سایت آریایی برآمده؛ آخرین طلسمات «جهاد مردم افغانستان» و طالب و فاشیزم صادراتی آسی اس ای را از بین و بنیاد تباه کرده است! به گمانم ایشان نویسنده کتاب را نمی شناسند و ازینرو خیال می کردند شاید پروفیسوری در دانشگاه نیل یا هاروارد باشد. من خپ خود را زده از همانجا یک کاپی در سی دی گرفته خانه آمدم و همان روز و شب و فردا و پس فردایش تا نزدیک های عصر خواندم. با کمال تعجب دیدم مثل انالیز ریاضی بغرنج نیست که سید ساده هم هست. زیر آو و عرق شدم. حتی از اینکه به نویسنده بزرگ و بادایت این اثر که رفیق و دوست قدیم بود؛ در همان ملاقات مسافر خانه حتی یک صلاهی سمرقدی هم نکرده بودم بحد پیش خود شرمیدم.

به هر حال مطلب ضبط شده را پیدانمودم و دوباره به دقت گوش کردم. از جمله دریافتیم که او به خاطر چاپ و تکثیر همین اثر خیلی در هاردق الباب کرده و حتی کاپی های آن را به این و آن اعتماد کرده بود. من از این میموری بیش از ۳۰ نام استخراج کردم که اکثراً هر کدام امروز رئیس حزب و مشاور رئیس جمهور و رهبر گروه متصل به انترناسیونال ۴ و وکیل پارلمان و کانید ریاست جمهوری و سفیر کبیر و تاجر و صاحب پروژه و صنعت و خلاصه مدعی زعامت مردم افغانستان بخصوص جنبش مترقی و دموکراتیک و مدنی هستند.

سه شبانه روز مکمل باخودم در جدال بودم که این نفهمی و غفلت و جبرونی و زبونی این ها مخصوصاً همان ها را که با اطلاع از عمق این سند ستراتیژیک همین قدر همت نکردند که لااقل در حد چاپ تملک خرس از آن دو سه هزار نسخه چاپ شود؛ چه بنامم.

سند ستراتیژیک که به قول آن آشیانان میتوانست به ما و مردم افغانستان و جامعه جهانی کمک کند که وضع این قدر وخیم نشود. طبعاً آنوقت بیشتر احتیاج بود از صاحب اثر هم مواظبت شود ولی کمر کی را می شکستند و جای کی را تنگ میکرد نفهمیدم.

در اول تصمیم داشتم این عرایض را با نام های که نزد من هست و کوایف عل و عکس العمل شان یکجا سازم تا مخصوصاً چپی های ما بدانند که دنبال چه شی های روان بودند و هستند ولی دیدم حتی به اثر و نویسنده و دیگران زیان بجای میرسانم. لذا به همین اکتفا میکنم.

لیکن این خیانتی است که نباید پنهان بماند؛ شش سال محروم نگه داشتن یک ملت و حتی بشیریت از دواهای دردش؛ درد آنچنان وخیم و مزمن و شاق و شدید و دوا بی اسپنخین درمان کننده و جان بخش و کاری.

فعلاً خدا حافظ شما.

(درویش آغا) کارمند امنیت ملی افغانستان

کابل - مؤرخ ۱۲ اسد ۱۳۸۹